

اسطوره‌ها تاریخ‌نگاری غرب و اسلام

• سعید عابدپور

دیدگاه مرسوم مورخین غربی نسبت به اسلام و اروپا، نشان‌دهنده‌ی وجود پیش‌داوری و اسطوره‌های تاریخ‌نگاری است. اسطوره‌ی شرق، اروپای مسیحی، اسلام شرقی و... نمونه‌هایی از این اسطوره‌های رایج مورخین غربی است. اگر حوادث و تحولات دو دهه‌ی اخیر، قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین را در قلب اروپا ملاحظه کنیم، یاد و خاطره‌ی تلخ نسل کشی و تبعید مسلمانان اندلس در سال ۱۴۹۲م. زنده می‌شود. از زمانی که فردیناند اسپانیا را فتح کرد، تا آخرین مهاجرت اعراب، سه میلیون نفر از نفوس اسپانیا کاسته شد. در سال ۱۹۹۲م. فرانسوی توجمان، ریس جمهوری کرواسی اعلام کرد: «وظیفه‌ی کرواسی به عنوان سنگر مسیحیت، جلوگیری از گسترش اسلام است.»^۱

در همان زمان اندیشمند فرانسوی، ایو لاکوست از خطر گسترش ئوبولیک اسلام سخن گفت. فرانسوی میتوان، ریس جمهوری فرانسه، اروپا را هوبت مسیحی خواند و دست دوستی و همکاری به سوی رادوان کاراجچ، رهبر صرب‌های بوسنیایی دراز کرد. سامولن هانتیگتون در سال ۱۹۹۲م. مقاله‌ی خود را درباره‌ی نبرد تمدن‌ها در نظریه‌ی سیاست خارجی امریکا منتشر کرد و به طور خسمی، اسلام را مخالف غرب دانست. فرانسیس فوکویاما در کتاب پایان تاریخ و آخرين انسان، لیبرالیسم (بیهتر است بخوانیم غرب) را فاتح نهایی تاریخ دانست. میلوشویچ، ریس جمهوری صربستان از اسلام و مسلمانان بوسنی و هرزگوین به عنوان «بنیادگرایان مذهبی» نام می‌برد و سقوط سربرنیتسا در تابستان ۱۹۹۵م. و قتل عام بیش از ۸۰۰ نفر را در فاصله‌ی سه روز، شکست بنیادگرای اسلامی و پیروزی مسیحیت بر نیروهای بیگانه دانست. سخنان توجمان، میلوشویچ و هانتیگتون پژواک دعوت پاپ اوربان دوم در سال ۱۰۹۵م. ایست که ملت‌های مسیحی را به جنگ علیه «اقوام ابتدایی در شرق، ترک‌ها و ایرانی‌ها»^۲ فراخواند.

این موضع گیری‌های سیاسی و اظهارنظرها و نوشته‌های منعکس‌کننده‌ی اسطوره‌های گذشته و زمان ما است که ابتداء در محافل دینی، علمی و دانشگاهی تدوین می‌شود. حال این سوال مطرح است که چرا اروپا از اسطوره برای تبیین رابطه‌ی خود با بقیه جهان استفاده می‌کند؟ و چرا اروپا تنونسته خود را از اسطوره‌ی اسلام خشن رهایی ببخشد؟

جنگ‌های صلیبی، سقوط اندلس، جنگ‌های استعماری برای فتح جهان و



ابن زهر، طبیب مسلمان اندلسی، کتابی درباره‌ی «رژیم غذایی، شیوه‌ی زندگی و معالجه‌ی سنت کلیه» نوشته بود که در قرن پانزدهم میلادی، توسط جان کاپوا به زبان لاتین ترجمه شد.

سربرنیتسا به ما می‌آموزد که اروپا هنوز با اسلام مشکل دارد و علی‌رغم اصلاحات بنیادی و عظیمی که در دهه‌های معاصر خ داده برداشت مورخین اروپایی از اسلام، با بدفهمی و اشتباه همراه است، شاید مشکل عمدی اروپا، بحران هویتی باشد که در تاریخ این قاره، به عنوان مهمترین چالش، بروز می‌کند. اروپا در چند قرن اخیر، شاهد جنگ‌های وحشتناکی بوده که ناشی از این بحران است، در اروپا همه با هم جنگیدند، و این جنگ‌ها وجه غالب سیاست اروپایی در قرن‌های هجده تا نیمه‌ی دوم قرن بیستم بود. تنها در جنگ جهانی دوم که مبارزه‌ای بین قدرت‌های اروپایی و سپس امریکا برای تقسیم جهان بود، بیش از پنجاه میلیون نفر کشته و نایبد شدند.

اروپا برای پاسخ به مشکل هویت، به اسطوره پناه برد. ایدئولوژی‌های جهان معاصر، اسطوره‌های مدرن زمان ما هستند و اروپا به طور مدام در خلق این اسطوره‌ها تلاش می‌کند. ناسیونالیسم، سوسیالیسم و فاشیسم در قرون نوزده و بیست برای پاسخ به بحران هویت اروپایی ایجاد شدند.

مورخین غربی در نوشتارهای خود، اسطوره‌های تاریخ‌نگاری، تعصبات، ناآگاهی‌ها، تفکرات و ضداطلاعات خود را نسبت به اسلام منعکس می‌کنند. اسلام از نظر اسطوره‌های تاریخ‌نگاری غرب، «مفهومی شرقی، وارداتی، بیگانه و نامتجانس با اروپا است و اروپا در این تقابل؛ مسیحی، انسانی، غربی و در جایگاه برتر»^۱ قرار دارد.

به عنوان نمونه، برنارد لویس، در کتاب *کشف مسلمانان توسط اروپایی* نویسنده «اروپا یک مفهوم اروپایی است. اروپا، اروپا را خلق کرده است. اروپا، امریکا را کشف کرد. قرن‌های پیش‌تر؛ اروپا، آسیا و افریقا را ابداع کرد، جایی که مردمان این مناطق تا قرن نوزدهم، دوران برتری اروپا، در نادانی و بی‌خبری از هویت خویش به سر بردن، هویت و تقریباً تمامی سیستم طبقه‌بندی که توسط اروپایی‌ها در تعریف اقوام دیگر ابداع شد، برای استفاده‌ی خود اروپایی‌ها بود. اسلام موقعیت جغرافیایی نیست، یک دین است. مسلمان‌ها، کلمه‌ی دین را همانند مسیحی‌ها نمی‌فهمند. اسلام به طور ساده، سیستم ایمان و نیایش نیست. این دین، همه‌ی ابعاد زندگی و حتی حقوق را در بر می‌گیرد».^۲

درگیری بین غرب و شرق، اروپا و آسیا و اروپا و اسلام به عنوان درگیری‌های بین دو چیز متفاوت نگریسته می‌شود. مورخین، اسلام و اروپا را دو هویت متفاوت فرض کرده‌اند و آن را در شناخت روابط بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، اساسی فرض می‌کنند. اینسان، جنگ‌های صلیبی، جنگ‌های عثمانی در حوزه‌ی دریای مدیترانه و بالکان، درگیری بین اروپا و آسیا و به طور کلی درگیری و تنش بین غرب و شرق را در درگیری بین هلل و صلیب، اسلام و مسیحیت جست و جوی می‌کنند.

برخی از مورخین همچون فرانکو کاردنی، نقش اسلام را در ایجاد هویت مسیحی اروپا، مهم فرض می‌کنند، هر چند این نقش منفی باشد.^۳ از دیدگاه این تاریخ‌نگاری، گسترش اسلام در اروپا، تجاوز به خاک اروپا محسوب می‌شود. این تجاوز، عنصر دایمی حضور اسلام در اروپا از قرن هشتم تا دهم میلادی و سپس از قرن چهاردهم تا هجدهم است. تصویری که غرب و اروپا از اسلام به عنوان «دیگری» دارد، عمیقاً با این تاریخ‌نگاری مرتبط است. یکی از اسطوره‌های تاریخ‌نگاری معاصر غربی، تبعیت از تقسیم‌بندی دوره‌ی

عنصر اضافی و عاریتی است. شرق و اسلام، موضع و جایگاه اروپایی ندارند، به همین دلیل، حضور اسلام در اروپا موضوعیت ندارد.

گاهی نیز این سوال مطرح می‌شود که آیا اروپایی مسیحی، اسلام را خواهد پذیرفت؟ این سوال، همانند اسطوره‌ی اروپایی مسیحی، نادرست است و در اساس، به دنبال القای مسیحیت، به عنوان هسته‌ی اصلی اروپاست.

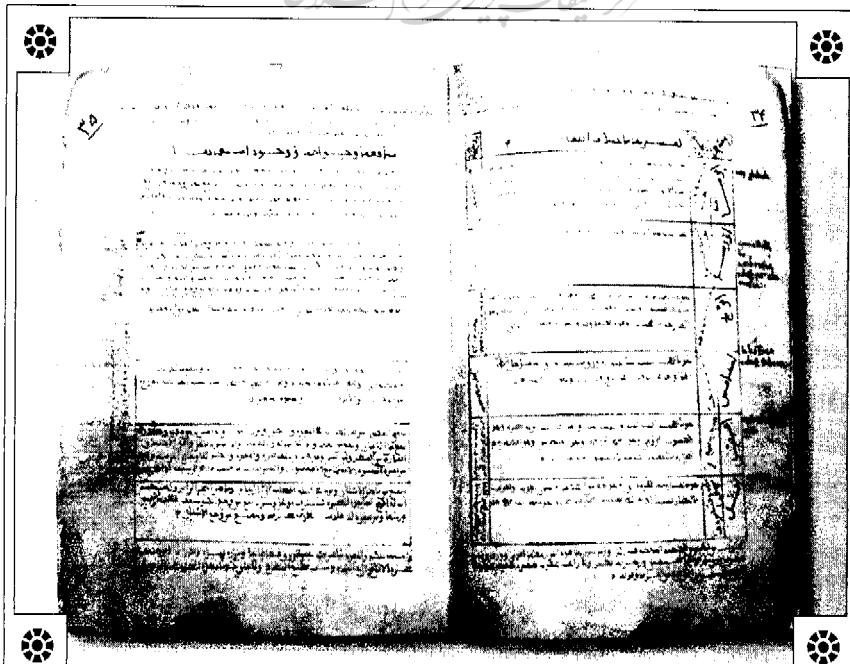
اروپا مسیحی نیست، همان‌گونه که آسیا اسلامی نیست. عیسی(ع) در اروپا متولد نشد و مسیحیت دین اروپایی نیست، بلکه دین اکثریت اروپایان است. هر کدام از ادیان الهی، در اروپا پیروان خویش را دارند. مسیحیت، یهودیت و اسلام، در فلسطین، مصر و عربستان ظهر کردند و به تدریج به تمام نقاط جهان، از جمله اروپا گسترش یافتدند.

اسلام از سال ۷۱۱ تا ۱۴۹۲ م، در اسپانیا حضور داشت. حضور اسلام از اسپانیا تا جزیره‌ی مدیترانه از جمله کرت، قبرس و سیسیل، جنوب ایتالیا، جنوب فرانسه و تا سویس گسترده بود. در فاصله‌ی سال‌های ۷۱۱ تا ابتدای قرن یازدهم میلادی، اسلام قبل از مسیحیت در مناطق مختلف اروپا حضور داشت. بسیاری از اروپایی‌ها نمی‌دانند که اسلام در بسیاری از مناطق اروپا، زودتر از مسیحیت وارد شد. مسیحیت بعد از تشکیل دولت بیزانس در قسطنطینیه، توسعه‌ی هیات‌های تبشیری در اروپا رشد کرد. ولی این وضعیت درباره‌ی اسلام متفاوت است. از ابتدای قرن هشتم میلادی، دولت اسلامی در اسپانیا تشکیل شد. اسلام به صورت نهاد و ساختار سیاسی - فرهنگی در اروپا به سرعت مستقر شد. مسلمان‌ها وقتی به اسپانیا وارد شدند که پیش‌رفته‌ترین فرهنگ و تمدن را داشتند. آن‌ها از نظر تمدنی، دانش و علوم، پیشرفته‌تر از سایرین بودند. سرزمین‌اندلس در دوره‌ی هشت‌صد ساله‌ی خلافت اسلامی در این منطقه،

زیادی دارند. اسلام عنصر مشترک تمدن‌ها در این حوزه‌ها است، همان‌گونه که مسیحیت عنصر مشترک اروپا، افریقای مسیحی و حتی حوزه‌های تمدنی عربی در نقاطی مانند لبنان و مصر است.

استوپره‌ی شرق، برای توضیح جهان غیراروپایی ساخته شده است. در استوپره‌ی شرق، جهان غیریونانی و غیرمسیحی، «شرقی» و به نوعی «غیرعقلانی» است. «شرق» با شهود، احساس و غیرعقلانیت یکسان شده و نمی‌تواند توضیح دهد که چرا جزوی تمدن‌های ایرانی و مصر به تمدن اروپایی بیشتر نزدیک است تا به تمدن‌های شرقی چین و ژاپن. و چرا به تعبیر هاجسن، فرهنگ مصری شباهت بیشتری به لهستان دارد و چرا فرهنگ ایرانی به فرهنگ آلمانی، بیش از فرهنگ هندی نزدیک است.

استوپره‌ی شرق دیواری با دیگران ایجاد می‌کند. اروپا از طریق ایجاد مفهومی به نام شرق، رابطه‌ی قدرت خود را با دیگران ترسیم می‌کند. دوگانه‌سازی غرب و شرق، در بطن خود خطرناک است و به جدایی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌انجامد. نظریه‌ی برخورد تمدن‌های هاتیگمون با نظریه‌ی فوکویاما درباره‌ی پیروزی لیبرالیسم و نظریه‌ی مورخین اروپایی درباره‌ی عقده‌های تاریخی غرب نسبت به دوره‌ی عثمانی، خطرناک است. حتی پاسخ ادواره سعید در تحلیل شرق‌شناسی، پاسخی از سر قبول منطق طرف مقابل و اذعان داشتن به جدایی شرق و غرب است. هر دو استوپره‌ی شرق و ضدشرق، بر بنیان‌های دوگانگی ساخته‌ی ذهنیت اروپایی بنا شده‌اند. در نگاه تاریخ‌نگاری اروپایی، اسلام مسائله‌ای شرقی تلقی می‌شود و نسبتی با اروپا ندارد. اروپا، مبتنی بر غرب و مسیحیت است. در استوپره‌ی اروپایی مسیحی، اسلام یک



یونس ابن اسحاق. فیزیکدان یهودی اندلسی. کتاب المستعين را در سال ۱۱۳۰ نوشت. این کتاب، زمینه‌ای برای کفت و گویی بین فرهنگی در دوره‌ی اسلامی اسپانیا. بتویزه شیوه‌های زندگی و پیشکشی بود. نسخه‌ی منحصر به فرد این اثر، در کتابخانه‌ی ارکادیان نگهداری می‌شود.

تقسیم‌بندی معاصر جهان به
تمدن‌های غربی و شرقی، محصول
اندیشه‌ی دوگانه‌گرای اروپایی است

تاریخ‌نگاری غرب

مهد علم و داشت بود. سیستم آبیاری و کشاورزی که مسلمان‌ها در اندلس ایجاد کردند، هنوز هم در آن سرزمین رایج است.

اسپانیای اسلامی ترکیب چند فرهنگی از پیروان ادیان الهی داشت و مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در اکثر موقع، همزیستی مسالمات‌آمیزی را بایکدیگر تجربه می‌کردند و از حضور یکدیگر سود می‌بردند. این امر درجه‌ی تمدنی را برای اروپا به ارمنان آورد که با نظمی اوج امپراتوری روم و رنسانس ایتالیا، همچنانی داشت. حوزه‌ی فکری و فلسفی اندلس، پلی برای فرهنگ و تمدن غربی مسیحی بود.

رنسانس از طریق ترجمه‌ی آثار دانشمندان مسلمان در اروپا آغاز شد. در این دوران، مسیحیت هنوز به شمال اروپا نیامده بود. اگرچه مسیحیت توسط

آنکسارا در سال ۱۴۸۰ م. به دانمارک رسید ولی او توفیق چندانی نداشت.

کشورهای دانمارک، سوئد و نروژ در سال‌های ۱۱۵۴، ۱۱۰۴ و ۱۱۶۴ م. به عنوان کشورهای مسیحی، در قلمروی پاب قرار گرفتند. مورخین می‌نویسند:

مسیحی شدن ملت‌های شمال اروپا، در اوایل قرن یازدهم به طور اسامی بود و قرن‌ها طول کشید تا مسیحیت به طور جدی در آئین‌ها و فرهنگ این مناطق نفوذ کند. مسیحیان این مناطق، آئین‌ها و باورهای پیشین خود را تا قرن هجدهم نگاه داشته بودند و بدان عمل می‌کردند.^۱

رشد مسیحیت در شمال اروپا چنان کند بود که تا قرن سیزدهم میلادی،

بخش‌هایی عمدی کشور سوئد، غیرمسیحی بود. شاه بزرگ روسیه، ولادیمیر

مسیحیت را در سال ۹۸۸ م. به عنوان دین رسمی پذیرفت. این موضوع پس از ازدواج او با خواهر امپراتور بیزانس، بازیل دوم صورت گرفت. در این زمان،

رشد اسلام در جنوب روسیه و حاشیه‌ی رود ولگا چشمگیر بود. مسلمانان

حداقل دو قرن قبل از قبول مسیحیت توسط حکومت ولادیمیر، در این کشور

حضور داشتند. در آلمان، بلژیک، مجارستان و هلند، مسیحیت در اوخر قرن دهم میلادی مورد پذیرش قرار گرفت.

یک عنصر اسطوره‌ی مسیحی این است که اروپا به طور مستمر در نبرد با

اسلام است. زمانی که نوشه‌های مورخین اروپایی را در جنگ با عثمانی

ورق می‌زنیم، می‌خواهیم که شاهان اروپایی در مقابل عثمانی و اسلامی سازی

مسیحیان اروپا، ایستادگی کردند. زمانی که اسلام در بخش‌هایی از اروپا؛

اسپانیا، جنوب ایتالیا، جزایر دریای مدیترانه، جنوب فرانسه و جنوب سویس

حضور داشت. شمال اروپا غیرمسیحی بود. اقوام ساکن این مناطق همچون

وابکینگ‌ها، عقاید و باورهای ابتدایی داشتند و مظاهر طبیعت و جادو را مقدس

پی‌نوشت

1 - Oslobobodenje Sarajevo, 15,8,1992.

2 - J.A. Progler, *The Utility of Islamic Imagery in the West*, p. 15.

3 - F. Muhic, *Mit o Krseanskoj Evropi i Islamskom Orijentu*, Zagreb, 2011.

4 - B. Lewis, *Islam and the West*, New York and Oxford, p. 5.

5 - Franco Cardini, *Europe and Islam*, p. 3.

6 - *Rethinking World History: Essays on Europe, Islam, and World History* By Marshall G. S. Hodgson, Edmund Burke, p. 262.